

از انتظار فردی تا مسئولیت اجتماعی؛ جایگاه ولی فقیه در سازمان دهی جامعه منتظر

ولی فقیه، وحدت و انتظار؛ چگونه آرمان ظهور به نظم اجتماعی پیوند می خورد؟

کاروانی را تصور کنیم که مقصدی دور و دشوار در پیش دارد. هر یک از مسافران ممکن است مقصد را بشناسد، به رسیدن علاقه مند باشد و حتی بخشی از مسیر را نیز به درستی تشخیص دهد؛ اما اگر هر فرد بر اساس برداشت شخصی خود حرکت کند، نیروهای کاروان پراکنده می شود. در چنین وضعیتی، اشتراک در مقصد، نه تنها رسیدن را تضمین نمی کند، بلکه ممکن است اختلاف مسیرها، اصل حرکت را نیز متوقف سازد؛ بنابراین، کاروان افزون بر مقصد مشترک، به نقشه، قواعد حرکت و مدیریتی نیاز دارد که تصمیم های پراکنده را به اقدامی هماهنگ تبدیل کند.

جامعه منتظر نیز با مسئله ای مشابه روبه روست. محبت به امام زمان، شناخت آرمان ظهور و اشتیاق به خدمت، مقصد را روشن می کند؛ اما نشان نمی دهد که ظرفیت های فردی و اجتماعی چگونه باید در یک مسیر مشترک قرار گیرند. اگر انتظار تنها به احساس قلبی یا اقدام های فردی فروکاسته شود، امکان دارد افراد بسیاری با انگیزه ای مشابه، راه هایی متعارض انتخاب کنند و در نتیجه، توان جمعی جامعه کاهش یابد.

از این منظر، پرسش اساسی آن است که جامعه شیعی در دوران غیبت چگونه باید میان غیبت امام معصوم، استمرار هدایت دینی، ضرورت اجرای احکام اجتماعی و نیاز به وحدت ارتباط برقرار کند. بررسی نسبت انتظار مهدوی و رهبری دینی در عصر غیبت نشان می دهد که انتظار، در کنار حقیقتی اعتقادی، دارای ساختاری اجتماعی است و برای تبدیل شدن به عمل تاریخی، به فقه، نظم و مدیریت امور عمومی نیاز دارد.

مبنای هستی‌شناختی رهبری دینی در عصر غیبت

آغاز بحث از ساختار حکومت یا مناسبات سیاسی نیست، بلکه از حقیقت انسان و غایت حرکت اوست. انسان موجودی محدود به زندگی مادی و نیازهای زودگذر نیست؛ ما در مسیری رو به ابدیت قرار داریم و استعدادهایمان هنگامی به فعلیت می‌رسد که دریافت‌ها، انتخاب‌ها، رفتارها و روابط خود را با هدف نهایی خلقت هماهنگ کنیم؛ بنابراین، زندگی انسان مجموعه‌ای از رفتارهای جداگانه نیست، بلکه حرکتی پیوسته است که هر تصمیم می‌تواند در جهت یا خلاف غایت وجودی ما قرار گیرد.

در این چهارچوب، کمال انسان با اطاعت از نظامی پیوند می‌خورد که مصالح و مفاسد مسیر را نشان می‌دهد. مضمون «عَبْدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي» نیز همین نسبت را بیان می‌کند: تقرب و تخلق به اخلاق الهی از مسیر اطاعت می‌گذرد. مقصود از همانندی با خدا، همانندی ذاتی نیست؛ بلکه شکوفایی صفات کمالی در حدود وجود انسانی است. انسان از راه هماهنگ کردن اراده خود با هدایت الهی، قابلیت‌های وجودی خویش را فعلیت می‌بخشد.

بر این اساس، رهبری دینی در عصر غیبت مسئله‌ای منفصل از انسان‌شناسی نیست؛ اگر انسان رو به ابدیت دارد و اگر حرکت ما نیازمند تشخیص مصالح و مفاسد است، حیات جمعی ما نیز، نمی‌تواند از این غایت جدا باشد. همان انسانی که در نماز، روزه، معاملات و روابط خانوادگی نیازمند حکم دینی است، در تصمیم‌های اجتماعی و مواجهه با مسائل عمومی نیز از غایت خلقت خود خارج نمی‌شود؛ در نتیجه، دین باید برای هر دو ساحت فردی و اجتماعی، سازوکاری متناسب داشته باشد.

فقه؛ پیوند میان غایت انسان و نظم زندگی

فقه در این دستگاه فکری، صرفاً مجموعه‌ای از دستورهای منفرد درباره عبادات نیست. کارکرد فقه، تنظیم رابطه انسان با خود، دیگران و مجموعه واقعیت‌هایی است که در مسیر زندگی با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. فقه با شناسایی واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح، نسبت افعال انسان را با مقصد نهایی او روشن می‌سازد.

این احکام نشان می‌دهند چه رفتاری برای حرکت انسان ضرورت دارد، چه چیزی مانع حرکت اوست و چه اموری در مراتب پایین‌تر، موجب تسهیل یا دشواری مسیر می‌شوند.

موضوع فقه، انسان در حال حرکت است؛ از این رو، احکام آن بدون توجه به حقیقت، شرایط و مقصد انسان معنا نمی‌یابند. برخی احکام دارای ثبات‌اند و در شرایط گوناگون، اصل آن‌ها تغییر نمی‌کند. برخی دیگر با توجه به ویژگی اشخاص، زمان، مکان و اوضاع اجتماعی، صورت متفاوتی پیدا می‌کنند. این تغییر به معنای بی‌ثباتی هدایت دینی نیست، بلکه ناشی از تغییر موضوعات و مناسباتی است که حکم بر آن‌ها تعلق می‌گیرد.

از همین نقطه، نسبت انتظار مهدوی و رهبری دینی در عصر غیبت با مسئله فقه روشن می‌شود. اگر انتظار به معنای حرکت برای نزدیک شدن جامعه به وضعیت مطلوب است، این حرکت نمی‌تواند بدون شناخت مصالح و مفاسد انجام شود. فقه، معیارهای کلی حرکت را عرضه می‌کند و فقیه واجد شرایط، مسئولیت شناخت و تطبیق این معیارها را بر مسائل زندگی بر عهده دارد. با این حال، مسائل فردی و امور عمومی از حیث گستره آثار یکسان نیستند و همین تفاوت، تمایز میان مرجعیت فردی و مدیریت اجتماعی را ضروری می‌سازد.

از مرجعیت فردی تا رهبری دینی در عصر غیبت

در موضوعاتی مانند نماز، روزه، غسل و دیگر تکالیف فردی، شخص مکلف می‌تواند به مرجع تقلید خود مراجعه کند. تعدد مراجع در این قلمرو، الزاماً به اختلال اجتماعی منجر نمی‌شود؛ زیرا موضوع حکم، غالباً عمل شخصی مکلف است و آثار مستقیم آن در همان محدوده باقی می‌ماند. ممکن است دو فرد در برخی جزئیات عبادی از دو فتوای متفاوت پیروی کنند، بی‌آنکه نظم عمومی جامعه مختل شود.

اما امور سیاسی و اجتماعی دارای ماهیتی مشترک هستند. جنگ و صلح، حفظ نظم، مواجهه با بحران‌ها و تصمیم‌هایی که سرنوشت جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند، نمی‌توانند به تعداد دیدگاه‌های فردی، مرجع

تصمیم‌گیری داشته باشند. اگر هر فرد یا گروه، تشخیص خود را مستقیماً به تصمیم عمومی تبدیل کند، جامعه با چندگانگی و تعارض مواجه خواهد شد. مسئله اصلی در اینجا برتری علمی یک فرد در همه موضوعات نیست؛ بلکه ضرورت وحدت در مقام تصمیم و اجراست.

از این جهت، رهبری دینی در عصر غیبت جایگاهی برای تنظیم امور مشترک جامعه است. این جایگاه، مرجعیت فقهی را در حوزه تکالیف فردی نفی نمی‌کند، بلکه قلمرو متفاوتی دارد. مرجع تقلید، حکم عمل فردی را بیان می‌کند و ولی فقیه، مسئول تصمیم‌گیری در اموری است که اجرای آن‌ها به هماهنگی عمومی نیاز دارد. بنابراین، تمایز این دو مقام باید بر اساس تفاوت موضوعات فهمیده شود، نه بر مبنای تعارض میان فقها.

این تفکیک، خط سیر زندگی مخاطب را نیز روشن می‌کند. هر فرد در انتخاب‌های شخصی، وظیفه دارد حکم شرعی خود را بشناسد؛ اما هنگامی که عمل او وارد حوزه مصالح عمومی می‌شود، دیگر نمی‌تواند تنها با ترجیح شخصی تصمیم بگیرد. آثار جمعی یک اقدام، مسئولیتی متناسب با خود ایجاد می‌کند و فرد را ملزم می‌سازد جایگاه تصمیم عمومی را در محاسبات خویش وارد کند.

وحدت اجتماعی و ضرورت رهبری دینی در عصر غیبت

وحدت در این چهارچوب، صرفاً توصیه‌ای اخلاقی برای پرهیز از نزاع نیست؛ بلکه شرط امکان عمل جمعی است. جامعه‌ای که نتواند تصمیم‌های عمومی خود را هماهنگ کند، بخشی از نیروی خود را در تعارض‌های داخلی مصرف می‌کند. در چنین وضعیتی، حتی اگر افراد از انگیزه‌های صحیح برخوردار باشند، نتیجه عمل آنان می‌تواند تضعیف مسیر مشترک باشد؛ بنابراین، ارزیابی یک رفتار نباید تنها بر نیت فاعل متوقف شود؛ بلکه آثار آن بر انسجام جامعه نیز باید سنجیده شود.

آیه «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» از شدت آسیب‌ی سخن می‌گوید که فتنه می‌تواند بر حیات انسان و جامعه وارد سازد. بر پایه این منطق، فروپاشی نظم و پیدایش تعارضی که امنیت، ایمان و حرکت عمومی را مختل کند،

گاه آثاری گسترده‌تر از یک زیان محدود دارد. ازاین‌رو، حفظ جامعه از پراکندگی، در زمره مصالح بنیادی قرار می‌گیرد.

در همین نسبت است که رهبری دینی در عصر غیبت کارکردی وحدت‌بخش پیدا می‌کند. وجود مرکز تصمیم‌گیری به این معنا نیست که همه تشخیص‌های علمی، فقهی یا کارشناسی یکسان شوند. اختلاف نظر می‌تواند در مرحله بررسی و مشورت باقی بماند؛ اما هنگامی که مسئله به اقدام مشترک نیاز دارد، تداوم اختلاف در مقام اجرا، وحدت عملی را از میان می‌برد. جامعه ممکن است دارای تنوع دیدگاه باشد، ولی نمی‌تواند در یک موضوع واحد، هم‌زمان از فرمان‌های متعارض پیروی کند.

تقدم وحدت همچنین توضیح می‌دهد که چرا برخی رفتارهای مجاز ممکن است در شرایط خاص ترک شوند یا برخی ممنوعیت‌ها در وضعیتی استثنایی، حکم متفاوتی پیدا کنند. نمونه دروغ برای اصلاح ذات‌البین نشان می‌دهد که ارزیابی افعال، بدون ملاحظه نسبت آن‌ها با مصالح بزرگ‌تر کامل نیست. البته این قاعده به معنای مجازبودن تشخیص خودسرانه مصلحت نیست؛ زیرا اگر هرکس به نام وحدت یا مصلحت، قواعد را مطابق برداشت خود تغییر دهد، همان پراکندگی‌ای ایجاد می‌شود که بنا بود از آن جلوگیری شود.

انتظار مهدوی و مسئله هماهنگی اجتماعی

انتظار را می‌توان در سه سطح بررسی کرد: شناخت مقصد، آمادگی فردی و مشارکت در حرکت اجتماعی. سطح نخست، ناظر به معرفت نسبت به امام و آرمان ظهور است. سطح دوم، به اصلاح رفتار و هماهنگ کردن شخصیت فرد با آن آرمان مربوط می‌شود. سطح سوم، استعدادها و امکانات پراکنده را برای رفع موانع و گسترش آمادگی عمومی سازمان می‌دهد. انتظار هنگامی کامل می‌شود که این سه سطح در امتداد یکدیگر قرار گیرند.

محبت به امام زمان اگر از نظم عملی جدا شود، ممکن است در محدوده احساس باقی بماند. صدق محبت هنگامی آشکار می‌شود که انسان اراده خود را با الزامات مقصد هماهنگ کند. کسی که خواهان خدمت

است، نمی‌تواند صرف علاقه شخصی را برای درست‌بودن روش خود کافی بداند؛ زیرا خدمت، افزون بر انگیزه صحیح، به شناخت راه، سنجش آثار و هماهنگی با نیروهای هم‌جهت نیاز دارد.

در اینجا نسبت انتظار مهدوی و رهبری دینی در عصر غیبت از حالت نظری خارج می‌شود. رهبر دینی در امور عمومی، ظرفیت‌های پراکنده را در قالب مسیری مشترک سامان می‌دهد و از تبدیل علاقه‌های فردی به اقدام‌های متعارض جلوگیری می‌کند. این هماهنگی، جایگزین معرفت، تقوا یا مسئولیت فردی نیست؛ بلکه نحوه حضور مسئولانه فرد در جامعه را تعیین می‌کند.

برای یافتن این خط سیر در زندگی، هر شخص می‌تواند پیش از اقدام اجتماعی، سه پرسش مطرح کند: آیا این عمل با غایت دینی من سازگار است؟ آیا آثار آن به تقویت یا تضعیف وحدت می‌انجامد؟ و آیا روش انتخاب‌شده با مسیر عمومی جامعه هماهنگ است؟ این پرسش‌ها، انتظار را از ادعایی ذهنی به معیاری برای ارزیابی عملی تبدیل می‌کنند.

حدود مفهومی نیابت و جایگاه فقیه

تحلیل جایگاه فقیه نیازمند تفکیک میان مقام امام معصوم و مسئولیت فقیه است. امام، صاحب مقام عصمت و برخوردار از جایگاه ویژه امامت است؛ درحالی‌که فقیه، عهده‌دار مسئولیتی در دوران غیبت است. بنابراین، نیابت به معنای همانندی کامل فقیه با امام در همه مراتب وجودی و معرفتی نیست. محور نیابت، اداره امور و اجرای وظایفی است که جامعه دینی نمی‌تواند در دوره غیبت آن‌ها را تعطیل کند.

بر این مبنا، رهبری دینی در عصر غیبت از یک ضرورت اجتماعی و فقهی حکایت دارد، نه از انتقال مقام عصمت. اعتبار این جایگاه به واجد شرایط بودن فقیه، توانایی اداره امور عمومی و قرارگرفتن او در مسیر حفظ مصالح جامعه وابسته است. تعبیر ولایت مطلقه نیز در این ساختار، به گستره مسئولیت در امور عمومی اشاره دارد؛ یعنی مدیریت جامعه نمی‌تواند تنها به چند موضوع محدود منحصر شود، درحالی‌که مسائل اساسی و متغیر اجتماعی بدون متولی باقی بمانند.

این تمایز از دو خطا جلوگیری می‌کند: نخست، فروکاستن فقیه به پاسخ‌گوی مسائل فردی؛ دوم، یکسان‌انگاری او با امام معصوم. نقش فقیه در میانه این دو قرار دارد: او نه صرفاً بیان‌کننده احکام شخصی است و نه واجد همه شئون امام؛ بلکه مسئول اعمال فقاقت در قلمرو نیازهای عمومی جامعه است؛ البته باید در نظر داشته باشیم که بنابر اعتقادات شیعه، امام معصوم قطب عالم امکان و واسطه فیض الهی هستند، از طرفی تنها حکومت شیعی جهان که آرمان و هدف غایی خود را فراهم کردن مقدمات ظهور امام زمان قرار داده حکومت اسلامی ایران است؛ در نتیجه به هیچ عنوان از نظر دور نخواهد بود که ولی فقیه در این ساختار تحت حمایت و هدایت خاص امام زمان علیه السلام قرار داشته باشد.

جمع‌بندی نسبت انتظار مهدوی و رهبری دینی در عصر غیبت

انسان، موجودی رو به ابدیت است و برای رسیدن به کمال، باید رفتار و روابط خود را بر اساس مصالح و مفاسد تنظیم کند. فقه، نظام تنظیم‌کننده این حرکت است و همه ابعاد فردی و اجتماعی زندگی را با غایت خلقت مرتبط می‌سازد. هنگامی که موضوع از رفتار فردی به امر عمومی منتقل می‌شود، تعدد تصمیم‌ها می‌تواند به تعارض عملی و تضعیف جامعه بینجامد؛ از این رو، وحدت در تصمیم و اجرا ضرورت می‌یابد.

نسبت انتظار مهدوی و رهبری دینی در عصر غیبت در همین زنجیره معنا پیدا می‌کند: انتظار، جهت حرکت را تعیین می‌کند؛ فقه، قواعد حرکت را می‌شناساند؛ وحدت، امکان حرکت جمعی را فراهم می‌آورد و رهبر دینی، تصمیم‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی را در مسیر مشترک سامان می‌دهد. بنابراین، نقش فقیه در امور عمومی را نباید مسئله‌ای منفصل از مهدویت دانست. این نقش، حلقه اتصال میان آرمان آینده و مسئولیت کنونی جامعه است.

در نتیجه، انتظار مسئولانه با خودمحوری سازگار نیست. فرد منتظر نمی‌تواند صرفاً به صحت نیت خود اکتفا کند، بلکه باید نسبت عملش را با غایت انسان، موازین فقهی، وحدت جامعه و مسیر مشترک بسنجد. خدمت به آرمان ظهور زمانی از انسجام برخوردار می‌شود که محبت، معرفت، عمل فردی و مشارکت اجتماعی

در یک جهت قرار گیرند. در این صورت، جامعه منتظر مجموعه‌ای از علاقه‌های پراکنده نخواهد بود، بلکه به ساختاری منظم برای حرکت به سوی مقصدی واحد تبدیل می‌شود.

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer